



منافقان عصر پیامبر اکرم ﷺ

رضا حمیدی

عضو حلقه علمی تاریخ اسلام / دانش آموخته دوره نیمه تخصصی تاریخ اسلام

چکیده

پیامبر اکرم ﷺ در راه ابلاغ رسالت خود با سه مانع بزرگ: منکران خداوند، اهل کتاب متظاهر و مسلمانان متظاهر (منافقان) که در واقع یکی از سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت محسوب می‌شدند، روبه‌رو بودند و با هر یک از این سه گروه، به اقتضای نوع برخورد آنها، استراتژی خاصی را به کار می‌بستند که در سه محور کلی، استراتژی اغماض و مدارا، دفع توطئه و برخورد قاطعانه و علنی خلاصه می‌شود.

استراتژی اغماض و مدارا: در بسیاری از مواقع رسول خدا ﷺ با منافقان از راه مسالمت آمیز وارد می‌شدند و از خطاهای آنها چشم‌پوشی می‌کردند و با مدارا و نرمش برخورد می‌کردند.

استراتژی دفع توطئه: این شیوه بسیار هوشمندانه و با درایت صورت می‌گرفت؛ چرا که قبل از وقوع توطئه با برخورد مناسب آن را دفع می‌کردند؛ مانند جریان توطئه رم دادن شتر پیامبر ﷺ.

استراتژی برخورد قاطعانه و علنی: در برخی موارد رسول خدا ﷺ چاره‌ای جز علنی کردن نیت منافقان نداشتند، از این رو قاطعانه و با جدیت تمام برخی از منافقان را رسوا و نیت شوم آنها را بر ملا می‌کردند.

کلید واژه‌ها: نفاق، منافق، پیامبر، استراتژی، توطئه، دشمنان، ویژگی‌ها،

عوامل، بیوگرافی، برخورد.

مقدمه

در طول تاریخ و در همه جای این کرهٔ خاکی، همواره افراد و گروه‌هایی وجود داشته و دارند که به حق یا به ناحق با انگیزه‌های گوناگون، در مقابل قدرت حاکم، علم مخالفت می‌افزایند. قدرت‌های سیاسی همواره مجبورند بخش‌هایی از امکانات و توانایی خود را در راه مقابله با مخالفان هزینه نمایند و برای قرن‌ها نابودی و حذف مخالفان از صحنهٔ سیاسی و اجتماعی، نخستین و برترین هدف حکومت‌ها به شمار می‌آید.

مخالفت با قدرت، در قاموس حاکمان، با واژه‌هایی چون بدبختی، فلاکت، شکنجه، زندان، تبعید و سرانجام با مرگ همراه است. با این همه، آنچه بسیار بدیهی به نظر می‌رسد حضور مخالفان در همهٔ حکومت‌هاست، و آنچه به این حضور اهمیت فزون‌تری می‌بخشد، نحوهٔ تعامل بین قدرت حاکم با آنان است، چنان‌که امروزه، شیوهٔ برخورد با مخالفان از نشانه‌های مهم توسعه‌افتگی فرهنگی و سیاسی برای هر نظام سیاسی محسوب می‌گردد.

مخالفان قانونی در جوامع مدنی از جایگاه و حقوق قانونی ویژه برای ابراز مخالفت خود برخوردارند، و در عین حال چون دیگر شهروندان در امنیت به سر می‌برند؛ اما شاید برای بسیاری این سؤال مطرح باشد که: مخالفان در نظام سیاسی اسلام از چه جایگاهی برخوردارند؟ و اصولاً برخورد و رفتار حکومت دینی با آنان چگونه است؟ پاسخ به این پرسش زمینه‌ای شد تا نوشتهٔ حاضر فراهم آید. البته به دلیل گستردگی بحث، فقط به برخورد حاکم دین اسلام (حضرت محمد ﷺ) - به عنوان رهبر دین اسلام - پرداخته شده است.

کلیه کسانی که در مقابل اسلام و برنامه‌های آن ایستادگی می‌کردند و به نوعی به یکی از حقوق مسلمانان صدر اسلام - به ویژه در دوران حکومت پیامبر ﷺ - هجوم می‌بردند و مانع پیشرفت و آسایش مسلمانان می‌شدند و از ترقی و تکامل آنان





جلوگیری می کردند، مخالفان پیامبر ﷺ محسوب می گردند که این طیف وسیع و گوناگون عمدتاً به سه دسته تقسیم می شوند:

الف - کسانی که منکر خداوند بودند؛ مانند: بت پرستان و کافران و مشرکان؛ اینان با تکذیب، استهزا و... به مخالفت با حضرت ﷺ برخاستند.

ب - اهل کتابی که به ظاهر دین حضرت عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام را قبول داشتند. اینان نیز به محاجه، خیانت و... مقابل پیامبر ﷺ می ایستادند. قرآن کریم اینان را از سخت ترین دشمنان نسبت به مسلمانان می داند و می فرماید:

﴿تَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا ...﴾^۱ مسلماً یهودیان و کسانی را که شرک می ورزیدند، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت...

ج - دسته سوم مسلمانانی بودند که در ظاهر یا باطن، تسلیم اسلام شده بودند و در جرگه مسلمانان قرار می گرفتند، اما با فتنه انگیزی و سرپیچی از پیامبر ﷺ، یا عدم حضور در جبهه و سازش کاری با دشمنان در ردیف منافقان قرار می گرفتند، و در حقیقت به جبهه داخلی برضد پیامبر ﷺ تبدیل شده بودند.

در این میان، رفتار حضرت ﷺ از جهات گوناگونی در رابطه با منافقان قابل مطالعه است. آنچه در مطالعه صفحات زندگی آخرین سفیر الهی بیشتر به چشم می خورد، رفتار مسالمت آمیز آنان با گروه های مخالف و منافق بوده است که زندگی عرب غرق در فساد و جاهلیت را یکسره دگرگون ساخت و در مدت کوتاه حکومت خود، دنیا و آخرت بسیاری از آنان را به سامان رساند. در این راستا نگارنده بر آن است تا نوشتار خود را - که با روش کتابخانه ای و با مطالعه منابع تاریخی، روایی، تفسیری انجام شده است - در پاسخ به پرسمانی چند به رشته تحریر درآورد که عبارت اند از:...

- واژه نفاق چیست و از چه زمانی به افراد گفته شد؟
- خاستگاه نفاق در میان مسلمانان کجا و چه زمانی پدید آمد؟
- منافقان عصر پیامبر ﷺ چه کسانی بودند و چه نقشی داشتند؟

۱. مائده / آیه ۸۲

- برخورد متقابل پیامبر ﷺ با منافقان و به عکس چگونه بوده است؟
- علل وانگیزه‌های نفاق در میان مسلمانان چیست؟

از آنجا که نفاق یکی از مباحث مطرح در روند رو به رشد اسلام می‌باشد، از آن می‌توان به عنوان یکی از موانع رشد و گسترش اسلام نام برد؛ مقوله‌ای که از ابتدای بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ تاکنون دامن‌گیر اسلام و مسلمانان بوده و هست. البته این نه بدان معنا است که قبلاً چنین پدیده‌ای وجود نداشت، بلکه با نگاهی اجمالی به زندگانی رهبران بزرگ دینی و راهنمایان بشری، آشکار می‌شود که بسیاری از پیام‌آوران الهی در مسیر دعوت و انجام رسالت خودشان - پس از گذر از تمام موانع و مشکلات - با سدّ نفاق روبه‌رو شدند و نتوانستند کاری پیش برند.

این پژوهش در سه فصل سامان یافته است؛ در فصل نخست به مطالبی درباره مفهوم واژه نفاق، ویژگی‌ها و خاستگاه نفاق در میان مسلمانان پرداخته شده است؛ در فصل دوم منافقان زمان حضرت ﷺ، بیوگرافی و رفتارشناسی شده‌اند؛ و در فصل آخر چگونگی برخوردهای منافقان با پیامبر ﷺ و استراتژی ایشان با منافقان اشاره شده است.

فصل اول (مقدمات)

سعی بر آن است که تمامی منابع دست اول تاریخی - مربوط به عصر نبوی - مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. تا سیره حضرت در چگونگی برخورد با منافقان استخراج و به عنوان الگویی در دنیای اسلام معرفی گردد؛ لذا از مورخان و پژوهشگران محترم انتظار می‌رود در تعمیق هر چه بیشتر این تحقیق، نگارنده را یاری رسانند.

با ارزیابی منابع و پژوهش‌های صورت گرفته می‌توان دریافت که واژه نفاق و منافق - در تمام منابع و پژوهش‌ها - از تعریف مشترکی برخوردار است، خاستگاه نفاق نیز از این امر مستثنا نمی‌باشد؛ لیکن درباره منافقان زمان حضرت ﷺ و بیوگرافی آنان، در منابع و پژوهش‌ها، پراکندگی‌هایی مشاهده می‌شود که جای آن دارد با دسته‌بندی و ترتیب آنها، کاری منسجم صورت گیرد.



نفاق در لغت

با بررسی تفصیلی لغت‌نامه‌ها و کتب مرجع (مانند فرهنگ زبان فارسی^۱، فرهنگ عمید^۲، فرهنگ گزیده فارسی^۳، فرهنگ معین^۴، المنجد^۵، مفردات راغب^۶ و معجم مقاییس اللغة^۷، العین^۸، الرائد^۹، قاموس قرآن^{۱۰})، ذیل ماده «نفق» با یک مفهوم مشترک لغوی روبه‌رو می‌شویم، و آن معنای دودستگی و دو رویی و ریاکاری می‌باشد.

نفاق در اصطلاح ادبا

نفاق در اصطلاح نیز به معنای پنهان کردن کفر و تظاهر به ایمان آمده است کاربرد نفاق به معنای مذکور برای اولین بار در قرآن آمده، و عرب قبل از اسلام آن را به این معنا به کار نمی‌برد:

«و هو اسمٌ لم يعرفه العرب بالمعنى المخصوص، و هو الذى یستر کفره و یظهر ایمانه»^{۱۱}.

نفاق در قرآن

واژه نفاق و مشتقات آن در قرآن نیز به معنای تظاهر به مسلمانی و در باطن کافر بودن است، و چنین به نظر می‌آید که در تمام موارد (۳۵ مرتبه ذکر آن)، به همین معنا باشد؛ از جمله در آیه زیر می‌فرماید:

۱. احمد فلسفی، فرهنگ زبان فارسی، ص ۷۰.

۲. حسن عمید، فرهنگ عمید، ذیل ماده نفق.

۳. غلام حسین صدری افشار، فرهنگ گزیده فارسی، ذیل ماده نفق.

۴. محمد معین، فرهنگ معین، ذیل ماده نفق.

۵. محمد بندر ریگی، ترجمه المنجد، ذیل ماده نفق.

۶. حسین راغب اصفهانی، مفردات راغب، ذیل ماده نفق.

۷. معجم مقاییس اللغة، ذیل ماده نفق.

۸. الخلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ص ۸۲۰.

۹. جبران مسعود، الرائد، ترجمه رضا انزابی نژاد، ذیل ماده نفق.

۱۰. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۸.

۱۱. مجدالدین ابن اثیر، النهایة؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۵۹.



﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۱ هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند ما شهادت می دهیم که تو رسول خدایی، خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ گو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند).
خداوند برای منافقان ویژگی هایی نیز بر شمرده است که عبارت اند از:

۱. خودداری از حضور در جهاد

برخی از منافقان در جنگ تبوک به بهانه های واهی حاضر نشدند. خداوند در سوره منافقون خطاب به آنان می فرماید:

﴿إِلَّا تَنْفَرُوا يَعْذِبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هَمَّ فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲
اگر برای جهاد بیرون نروید خداوند شما را - در دنیا با استیلاي دشمنان و در آخرت با آتش سوزان - عذاب دردناکی می دهد (و شما را نابود می کند) و قومی جز شما را جایگزینتان می سازد. شما هیچ زبانی به خدا نمی رسانید و خدا بر هر چیز، تواناست [و از جمله بدون شما هم می تواند اسلام را پیروز گرداند و همچنین شما را از بین ببرد و دسته فرمانبرداری را جانشین شما کند]. اگر شما پیامبر را نصرت و یاری نکنید خداوند او را یاری می کند و یاری کرد...

۲. بهانه تراشی

منافقان هنگام حرکت برای جهاد بهانه ای می تراشیدند و اجازه می گرفتند که در مدینه بمانند. خداوند متعال در این باره به پیامبر ﷺ خود می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾^۳ تنها کسانی از تو اجازه می خواهند که در جهاد شرکت نکنند که مدعیان

۱. منافقون / ۱.

۲. توبه / ۳۹ و ۴۰.

۳. توبه / ۴۵.



دروغین‌اند و به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل‌هایشان دچار شک و تردید است و در حیرت و سرگردانی خود به سر می‌برند.

۳. ملامت‌گری و تمسخر

منافقان در بسیاری از موارد مؤمنان و حتی خود رسول خدا ﷺ را ملامت یا مسخره می‌کردند و اگر از بیت‌المال به آنها چیزی می‌رسید خشنود بودند و گرنه غضبناک می‌شدند.

﴿و منهم من يلمزك في الصدقات فإن أعطوا منها رضوا و إن لم يعطوا منها إذا هم يسخطون﴾^۱ در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیب‌جویی می‌کنند و ایراد می‌گیرند [و نسبت بی‌عدالتی به تو می‌دهند. اینان جزیه فکر حطام دنیا در اندیشه چیز دیگری نیستند، و لذا] اگر به آنان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند، و اگر چیزی داده نشود خیلی زود خشمگین می‌شوند.

۴. آزار رسانی

منافقان رسول خدا ﷺ را اذیت می‌کردند و نیز مؤمنان را به زبان‌های تیز می‌آزردند، به طوری که خداوند درباره آنان می‌فرماید:

﴿و منهم الذين يؤذون النبي و يقولون هو أذن﴾^۲ در میان منافقان کسانی هستند که پیامبر ﷺ را می‌آزارند و می‌گویند: او سراپا گوش است [و راست و دروغ را می‌شنود و همه چیز را باور می‌کند].

۵. ترس و هراس

منافقان در میدان مبارزه و عرصه‌های هراسناک ترسو بودند و حاضر نمی‌شدند: ﴿أشحة عليكم فإذا جاء الخوف رأيتهم ينظرون اليك تدور أعينهم كالذي يغشى عليه من الموت فإذا ذهب الخوف سلقوكم بالسنة حداد أشحة على الخير أولئك لم يؤمنوا فاحبط الله أعمالهم و كان ذلك على الله يسيراً﴾^۳ آنان نسبت به شما بخیل‌اند [برای تهیه ادوات و ابزار جنگی کمترین کمکی نمی‌کنند] و هنگامی که لحظات بیم و هراس فرا می‌رسد [و جنگجویان به سوی یکدیگر می‌روند و چکاچک اسلحه

۱. توبه / ۵۸.

۲. توبه / ۶۱.

۳. احزاب / ۱۹.



همدیگر را می‌شنوند، آنان چنان ترسو هستند که [می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشمانشان بی‌اختیار در حدقه به گردش در می‌آید، همانند کسی که دچار سکر است] و می‌خواهد قالب تهی کند، اما هنگامی که خوف و هراس نماند [و جنگ به پایان رسید و زمان امن و امان فرا رسید] زبان‌های تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌گشایند [و مقامات شجاعت و یاری خویشان را می‌ستایند و بی‌ادبانه سهم هر چه بیشتر غنائم را ادعا می‌نمایند] و برای گرفتن غنائم سخت حریص و آزمندند، آنان هرگز ایمان نیاورده‌اند و لذا خدا اعمال آنها را باطل و بی‌مزد می‌کند و این کار برای خدا آسان است.

۶. بدگو بودن

منافقان دربارهٔ اصحاب رسول ﷺ بدگویی می‌کردند و می‌گفتند: به اصحاب پیامبر ﷺ چیزی ندهید تا از پیرامون او پراکنده شوند و پیامبر به خواری افتد.

﴿هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا والله خزانة السموات والارض ولكن المنافقين لا يفقهون﴾^۱ آنان کسانی‌اند که می‌گویند به آنانی که [از مکه به مدینه مهاجرت کرده‌اند و] نزد فرستادهٔ خدایند بذل و بخششی نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و بروند [غافل از اینکه] گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خداست [و به هر کس که بخواهد از آنها بدو عطا می‌کنند] و لیکن منافقان نمی‌فهمند.

۷. هم‌پیمانی با دشمنان اسلام

منافقان با دشمنان اسلام چون یهود و نصاری و مشرکان، عهد و پیمان و دوستی می‌بستند و برای شکست مسلمانان و اقدام می‌کردند. هرگاه دشمنانی برای اسلام پیدا می‌شد یا جنگی مهیب پیش می‌آمد، اینان به یاری کافران می‌شتافتند و مطالبی که سبب ترس و هراس مسلمانان می‌گشت نشر می‌دادند، و اگر جنگی می‌شد منتظر غلبهٔ کافران و متمایل به آنان بودند.

﴿فترى الذين فى قلوبهم مرض يسارعون فىهم يقولون نخشى أن تصيبنا دائرة﴾^۲ می‌بینی کسانی که بیماری [ضعف و شک و نفاق] به دل دارند [در دوستی و یاری

۱. منافقون / ۷.

۲. مائده / ۵۲.



با یهودیان و مسیحیان] به یکدیگر سبقت می‌گیرند و می‌گویند می‌ترسیم که روزگار برگردد و [بلایی بر سر ما آید و به کمک آنان نیازمند شویم و] هرگز برای حفظ و حمایت از کیان مسلمانان و شوکت و دولت اسلامی حاضر نمی‌شوند.

۸. کفر درونی و ظاهر گرایی

منافقان در باطن با مسلمانان نبودند، اما هرگاه ظفر و نصرتی برای اسلام پیش می‌آمد و یا غنایمی پیدا می‌شد اینان می‌گفتند ما با شما ایم.

﴿و من الناس من يقول آمنا بالله فاذا أؤذي في الله جعل فتنة الناس كعذاب الله و لئن جاء نصر من ربك ليقولنَّ إنا كنا معكم أو ليس الله باعلم بما في صدور العالمين﴾^۱ در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند ایمان آورده‌ایم [و از زمره مؤمنانیم]، اما هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند [به ناله و فریاد می‌آیند و چه بسا از دین برگردند. انگار آنان] شکنجه مردمان را در دنیا همسان عذاب خدا [در آخرت] می‌شمارند و هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت نصیب [شما مؤمنان]، گردد خواهند گفت ما که با شما بوده‌ایم [و ایمانی چون ایمان شما داشته‌ایم و باید از غنایم پیروزیتان بر دشمنان بهره داشته باشیم]. آیا خداوند آگاه‌تر [از هر کسی، به ایمان و نفاق و] به آنچه در سینه‌های جهانیان است نمی‌باشد.

آنان آن‌قدر منکوب و ذلیل بودند که برای اهانت و توهین به مسلمانان نجوی می‌کردند، به گونه‌ای که خداوند متعال در سوره احزاب در این باره می‌فرماید:

﴿لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض و المرجفون في المدينة لنغرينك بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلاً. ملعونين اينما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتيلاً﴾^۲ اگر این منافقان بیچاره و ذلیل و آنان که در دل‌هاشان مرض است و اراجیف سازان در مدینه، خودداری نکنند تو را به آنان بر می‌انگیزانیم که آنان را از مدینه خارج‌سازی، پس در مدینه مجاورت نکنند مگر کمی. اینان مورد لعن‌اند و هر کجا یافت شوند گرفته شوند و کشته گردند.

۱. عنکبوت / ۱۰.

۲. احزاب / ۶۰ و ۶۱.



۹. امر به منکر و نهی از معروف

منافقان امر به معروف و نهی از منکر نمی نمودند، بلکه در عوض، مردم را به منکر دعوت می کردند و از معروف باز می داشتند.

«المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون أیدیهم نسوا الله فنسیهم إنَّ المنافقین هم الفاسقون»^۱؛ مردان و زنان منافق همه از یک گروه هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می خوانند و از کار خوب باز می دارند و [از بذل و بخشش در راه خیر] دست می کشند، خدا را فراموش کرده اند [و از پرستش او روی گردان شده اند] خدا هم آنان را فراموش کرده است [و رحمت خود را از آنان بریده و هدایت خویش را از آنها دریغ داشته است] به راستی منافقان همان فاسقانند.

نفاق در روایات

در این بخش سعی شده است معنای نفاق در کلام نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ از نهج البلاغه) فحوص و بررسی شود.

امام صادق علیؑ به نقل از پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب، فهو عندنا نفاق»^۲؛ هرگاه خشوع تن (و ظاهر) بیش از خشوع قلب (و باطن) باشد، این حالت از نظر ما نفاق است. همچنین آن حضرت ﷺ در ضمن روایتی اوصاف منافقان را چنین بیان می فرماید:

«أربع من کن فیه فهو منافق و إن کانت فیه واحدة منهن کانت فیه خصلة من النفاق؛ من إذا حدث کذب، و إذا وعد خلف، و إذا عاهد غدر، و إذا خاصم فجر»^۳؛ چهار چیز است که در هر کس باشد منافق است و اگر در کسی یکی از آنها باشد، یکی از صفات منافقان را دارد؛ آنکه هنگامی که سخن می گوید دروغ بگوید، و آن گاه که وعده دهد وفا نکند، و اگر پیمانی ببندد پیمان شکنی کند، و آن گاه که چیره شود به فجور پردازد.



۱. توبه / ۶۷.

۲. ابی جعفر کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹؛ حرعاملی، وسائل الشیعة؛ ج ۱، ص ۶۶.

۳. صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۵۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۱.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز منافقان را چنین وصف می فرماید:

«... ای بندگان خدا،... از منافقان و دو رویان بر حذرتان می دارم که اینان گمراهانی گمراه گران اند و لغزیدگانی لغزش زا؛ به رنگ های گونه گون در می آیند و از ترفندهایی رنگارنگ بهره می گیرند. در هر پناهگاهی آهنگ شما می کنند و در هر گذرگاهی در کمینتان می نشینند. قلب هایی بیمار و سیمایی آراسته دارند، با حرکتی موزیانه و پنهانی و پر زیان می خزند. در سخن توصیف گر دارو و یادآور درمان اند، اما عملکردشان دردی است بی درمان. بر رفاه و آسایش مردم رشک می برند، در کورتتر کردن گره رفتاری ها می کوشند و امید خلق را به نومیدی بدل می سازند.

منافقان را در هر راهی به خاک افتاده ای است و هر دلی را شفاعتگری و برای هر اندوهی، اشکی! تعریف و تملق را وام می دهند و بی درنگ مزدش را چشم دارند. در مقام خواهش اصرار می ورزند. در انتقاد، پرده در و افشاگرند و در داوری تندروری می کنند. آنان هر حقی را باطلی، هر راست را کژی، هر زنده را کشته ای، هر در بسته را کلیدی و هر شبی را چراغی تدارک دیده اند.

با تظاهر به نومیدی از راه می جویند تا بدان، بازارهای نفاق خویش را بر پا دارند و کالاهایشان را فرصت ترویج یابند. سخنان شبهه آفرین و تحلیل هایی گیج کننده دارند. در آغاز راه را آسان می نمایند و سپس تنگناها را به بن بست می کشانند. باری منافقان از گروه شیطان و هیمة آتش دوزخ اند اینان حزب شیطانند و هشدارید که حزب شیطان از زیانکاران اند»^۱.

با نگاهی به نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام چنین برمی آید که، آن حضرت نفاق را گناهی نابخشودنی^۲، عامل حبط اعمال^۳، خطرناک ترین بیماری فرهنگی^۴، تنها تهدید جدی علیه بعثت^۵، باعث استمرار حرکت باطل و سرانجام آفت دین و فرهنگ^۶ می داند.

۱. نهج البلاغه، ترجمه عبد المجید معاد بخواه، خطبه ۱۸۵، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۰۴.

۵. همان، ص ۲۲۳.

۶. همان، ص ۳۱، ۵۹ و ۲۶۲.



به نظر می‌رسد که منافقان از ابتدا منافق نبودند، بلکه نخست ایمان آوردند و بعد از آن به نفاق گرایش یافتند. منافق با مسلمانان واقعی در اعمال شرکت می‌کند، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، در جنگ شرکت می‌کند... اما قلب او بیمار است و در آنچه می‌گوید شک دارد. چه بسا به وحدانیت حق در رسالت پیامبر ﷺ شهادت بدهد اما در واقع انکار کند و باور نداشته باشد.

تعریف مشترک برای منافق این است که، «منافق کسی است که ظاهر و باطنش با یکدیگر فرق می‌کند».

ویژگی‌های منافقان

نفاق بیماری دل و جان است و آیات و روایات نیز بر این نکته تاکید دارند. قرآن کریم به صراحت منافقان را بیمار دل می‌شناساند و می‌فرماید: «فی قلوبهم مرض»^۱. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان منافقان را دو گروه مستقل شمرده، و می‌نویسد:

«بیمار دلان ضعیف الایمان‌ها هستند، و منافقان عبارت‌اند از: کسانی که اظهار ایمان کرده، و در باطن کافرند»^۲.

خداوند در آیات قرآن، ده ویژگی قلب بیمار کافران و منافقان را چنین بیان کرده است:

- ۱- انکار: «قلوبهم منكرة»^۳.
- ۲- تعصب: «فی قلوبهم الحمیة»^۴.
- ۳- انحراف: «صرف الله قلوبهم»^۵.
- ۴- قساوت: «فویل للقاسیة قلوبهم»^۶.
- ۵- مرده دلی: «لا تسمع الموتی»^۱.

^۱. توبه / ۱۲۵. سوره محمد / ۲۰ و ۲۹.

^۲. محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۸۶. ج ۹، ص ۹۹.

^۳. نحل / ۲۲ «الهمک اله واحد فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة و هم مستکبرون».

^۴. فتح / ۲۶ «اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة فانزل الله».

^۵. توبه / ۱۲۷ «...صرف الله قلوبهم بأنهم قوم لا یفقهون».

^۶. زمر / ۲۲ «أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربّه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین».





۶- زنگار: «بل ران علی قلوبهم»^۲.

۷- مرض: «فی قلوبهم مرض»^۳.

۸- ضیق: «يجعل صدره ضيقاً»^۴.

۹- طبع: «طبع الله علیها بکفرهم»^۵.

۱۰- فتنه انگیزی: «فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة»^۶.

نگارنده بر این باور است که در تقسیم‌بندی آیات و روایاتی که برای شناخت ویژگی‌های منافقان ذکر شده آنها به چند گروه قابل تقسیم می‌باشند:

الف- آیات و روایاتی که رفتار سیاسی و اجتماعی منافقان را در جامعه اسلامی ترسیم کرده است؛

ب- آیات و روایاتی که به بیان ویژگی‌های فردی منافقان می‌پردازند و منش و شخصیت روانی آنان را تحلیل و بررسی می‌کنند.

ج- آیات و روایاتی که شگردهای فرهنگی منافقان را آشکار می‌سازد؛

د- آیات و روایاتی که چگونگی رفتار و برخورد با منافقان را بیان می‌کند.

با مطالعه کلام وحی و دقت در آیاتی که خداوند متعال برای شناخت منافقان نازل فرموده، با اوصاف بسیاری از آنان روبه‌رو می‌شویم که برخی از آنها عبارت‌اند از:

- آنان قیافه‌های حق به جانب می‌گیرند که همه را به تعجب وامی‌دارد.
- خوش‌گفتارند به طوری که مؤمنان، مفتون سخنان آنها می‌شوند.
- بسیار ترسو و مضطرب‌اند و از هر حادثه‌ای وحشت دارند.
- اهل استهزا و مسخره کردن دیگران می‌باشند.
- تفکرات ملی‌گرایی و نژادپرستی جاهلی دارند.
- به قدرت‌های استکباری و کافران وابستگی دارند.

۱. روم/ ۵۲ «فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین».

۲. مطففین/ ۱۴ «کلاً بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون».

۳. بقره/ ۱۰ «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون».

۴. انعام/ ۱۲۵ «...ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء...».

۵. نساء/ ۱۵۵ «...بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قليلاً».

۶. آل‌عمران/ ۷.

• دروغ، نیرنگ، خیانت، تملق و چاپلوسی، حسد، ظلم، سخن چینی - و به عبارتی مجموعه رذایل اخلاقی - جزء صفات ذاتی منافقان است. وقتی به فرمایشات سکانداران کشتی اسلام مراجعه می‌شود، مشاهده می‌کنیم که برای پیشرفت و شناخت اسلام همه عوامل، از یک استراتژی پیروی می‌نمایند. نبی مکرم اسلام ﷺ درباره نشانه‌های منافقان چنین می‌فرماید: «آیه المنافق ثلاث: إذا حدث كذب و إذا وعد أخلف و إذا ائتمن خان»^۱؛ نشانه‌های منافق سه چیز است: هنگامی که سخن بگوید دروغ می‌گوید، در وعده خود تخلف می‌کند، و اگر امانتی به او داده شود خیانت نماید.

عوامل بروز نفاق

نفاق بیماری روحی و روانی است که مانند بیماری‌های دیگر، دارای عللی است. به نظر می‌رسد آشکارترین علت آن، دوری از فطرت الهی و انحطاط از مقام آدمی است؛ چرا که اگر انسان به مقام خویش آگاهی داشته باشد، هیچ‌گاه از فطرت ذاتی و الهی خود منحرف نخواهد شد. بر این اساس، می‌توان عوامل بروز نفاق را این‌گونه برشمرد:

۷۸

الف. آرزوی قدرت

از عوامل نفاق، حس ریاست‌طلبی و آرزوی پست و مقام و حکومت است که موجب می‌شود فرد منافق برای دستیابی به اهداف خود، با مردم هم‌صدا شود و به صورت بسیار مرموز و مخفیانه در مراکز مهم حکومت نفوذ کند و از توانایی قدرت حاکمه برای افزایش قدرت خود استفاده نماید و با نفوذ گام به گام خود، حکومت را به دست گیرد و آرزوی دیرینه خویش را جامه عمل پوشاند.

ب. ترس

عامل بعدی که باعث وجود نفاق - در امور مملکتی و حکومتی و... - می‌شود ترس از جریان حاکم و قدرت آن است؛ چرا که منافق به دلیل ناتوانی در مبارزه با نظام مقتدر حاکم، مجبور به تسلیم ظاهری می‌گردد، و چون توان مبارزه آشکار را ندارد در نهان، مقدمات از بین بردن حکومت را فراهم می‌آورد.

^۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۳.



ج. طمع به مالاندوزی

از دیگر عوامل ایجاد نفاق، حرص در گردآوری ثروت و سرمایه است. این بدان معنا است که منافق از بازار مسلمانان به سود خویش بهره می‌برد و کار خویش را رونق می‌بخشد و به مسلمانان علاقه نشان می‌دهد، و این محبت تا زمانی است که از بازار آنها سود ببرد.

د. جهل و نادانی

نادانی منافق که سرچشمه هر فسادی است باعث می‌شود که راهنمای بی‌خردان گردد، و اندیشه‌های فساد انگیز خود را اصلاح طلبانه معرفی کند؛ و وقتی به آنها گفته می‌شود که به راه حق بازگردید و فساد نکنید، می‌گویند: ما مصلح و خیرخواه هستیم:

﴿و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون﴾^۱

ه عقده روانی و از دست دادن حکومت، قدرت، ثروت و...

به رغم اینکه اکثر مردم مدینه، مسلمان یا موافق پیامبر ﷺ بودند، چنین نبود که شهر و اطراف آن به طور تام مطیع و آرام باشد. عبدالله بن ابی که مقدمات ریاست او بر شهر آماده شده بود و با رسیدن پیامبر ﷺ به مدینه از این مقام محروم مانده، بیکار نشست و با آنکه به ظاهر خود را مسلمان می‌خواند، در نهان علیه آن حضرت ﷺ و مسلمانان توطئه می‌کرد و با یهود مدینه نیز مراوداتی داشت.

خاستگاه نفاق در میان مسلمانان

هر حزبی که تأسیس می‌گردد در ابتدای امر، کسانی که به آن مرام معتقد هستند از روی صداقت و خلوص نیت در ترویج آن می‌کوشند؛ لذا وقتی مرامشان تا حدودی رواج و وسعت یافت به همان مقدار منافق پدید می‌آید و درون آن حزب رسوخ می‌کند، بدین دلیل که یا قصد کاهش عظمت و موقعیت آن مسلک را دارد و یا قصد استفاده شخصی از آن، و یا آنکه به واسطه ترس از مخالفت، خود را به آن حزب پیوند می‌دهد و از افراد آن جمع محسوب می‌گردد.

۱. بقره/ ۱۱.



این امر ممکن است برخی کسانی را که از ابتدای امر با اخلاص پا در عرصه این عقیده و مسلک گذارده‌اند نیز به تدریج سست نماید و از منافقان گرداند؛ چرا که حزب شکل گرفته برخلاف انتظار و باور او بوده موجبات تکدر خاطرش را فراهم آورده است. اما از باب خوف یا طمع، صلاح خویش را در اظهار مخالفت نمی‌بیند، بلکه خود را از افراد حزب محسوب می‌دارد. پس اغلب، سابقان در هر حزبی با عقیده هستند، اما همیشه نمی‌توان دربارهٔ لاحقان چنین قضاوتی نمود؛ این رسم و قانون بسیاری از گروه‌ها است و دین اسلام نیز از این قاعده مستثنا نیست.

نبی مکرم اسلام ﷺ در ابتدای رسالت، که برای ارشاد قاطبهٔ بشر مبعوث گشت با سه جریان مواجه بود: مخالفت مشرکان، که از ابتدای امر علم مخالفت برافراشته و در مقابل آن حضرت ایستادند، و به تدریج مخالفت اهل کتاب نیز ضمیمهٔ آن شد. نفاق به عنوان سومین جریان در مقابل پیامبر ﷺ و رسالت وی چالش‌هایی را ایجاد نمود و به جمع آنها پیوست.

آری، در آن موقعیتی که تمامی مردم به نظر استخفاف و استهزا به دین اسلام نگاه می‌کردند و مسلمان بودن به هیچ وجه بهرهٔ عنوانی و مالی نداشت، پیشقدم شدن به پذیرش اسلام، نشان یقین و ایمان فرد بود. هر اندازه که بر عظمت اسلام و دایرهٔ وسعت آن افزوده می‌شد، شبهه نفاق بیش‌تر و بیش‌تر می‌گشت.

با پژوهشی در کتب تاریخی چنین به نظر می‌رسد که پیش از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه در میان مسلمانان، منافقی نبود و یا آنکه عدد آنان بسیار کم و ناچیز بود؛ اما پس از حضور آن حضرت در مدینه و شکل‌گیری جمعی منظم و شهری آباد، این بیماری پدیدار گشت و به تدریج بر عدد آنان نیز افزوده گردید. هر اندازه که فتوحات اسلام و مسلمانان بیشتر و مملکت آنان دامنه‌دارتر می‌شد جمعیت منافقان رو به ازدیاد می‌رفت؛ زیرا در آن میان مسلمانان ناراضی هم پیدا می‌شدند و عده‌ای نیز به سبب خوف و طمع اسلام می‌آوردند.

نکتهٔ قابل توجه آنکه در بررسی آیات قرآن به این نتیجه می‌توان رسید که تمامی آیات نازل دربارۀ منافقان (سورۀ منافقون، توبه، بقره، نساء، انفال، ابتدای سورۀ عنکبوت تا سورهای احزاب، فتح، حدید و حشر) در مدینه در میان جنگ‌ها نازل شده است.





سابقه ظهور این جریان که ساختار اعتقادی و اجتماعی جامعه مدینه را همواره به سوی تفرقه و تشتت و خلل‌پذیری سیاسی و اجتماعی پیش می‌برد، حداقل به سال دوم هجری می‌رسد. قرآن از این جریان در آغاز با وصف اعمالشان سخن می‌گوید، آن‌گاه در فاصله سال‌های چهارم تا هفتم هجری - که بر تعداد اینان افزوده شد و در برابر مؤمنان آشکارا موضع‌گیری کردند و کوشیدند تا مسلمانان را به سوی خود جلب کنند - رسماً با عنوان منافقان و منافقات از آنها یاد می‌کند. آنان به هنگام حضور احزاب در اطراف مدینه، آشکارا در صحت وعده پیروزی مؤمنان تردید می‌کردند و مردم یثرب را به مراجعت از میدان جنگ فرا می‌خواندند.^۱ آزارهای منافقان در مدینه و هم‌سویی آنها با کفار، گاه تا بدان درجه می‌رسید که برای صبوری در مقابل منافقان لازم بود تا خداوند پیامبرش را از شخصیت درونی آنها آگاه سازد.

اگر چه اینان در تمام این سال‌ها در ایجاد شک در اعتقادات مردم و ممانعت از همبستگی مسلمانان با یکدیگر و تعمیق باورهای آنان نقش داشتند، اما به نظر می‌رسد اقتدار آنان در جامعه مدینه روز به روز در حال کاهش بود. این روند، طبعاً از آسیب‌پذیری بت‌پرستی در مقابل اندیشه توحیدی سرچشمه می‌گرفت و مانع از آن می‌شد که مردمی سست‌باور، بتوانند به ستیز با مسلمانان برخیزند.

فصل دوم

منافقان و پیامبر ﷺ (بیوگرافی و تبارشناسی و رفتارشناسی)

با مطالعه تاریخ زندگانی نبی مکرم اسلام ﷺ، تحرکات منافقان و نیز جریانات رخ داده آن زمان، به افرادی برمی‌خوریم که در کتب معتبر تاریخی از آنان با عنوان منافق یاد شده است که اسامی آنها به ترتیب حروف الفبا به ضمیمه تیره و قبيله - و گاه نیز مختصری از نقش آنان در عصر نبوی - بیان می‌گردد. البته ناگفته نماند در میان آنان از منافقان یهود نیز نام برده شده است که به عنوان جریانی در روند گسترش اسلام مانع ایجاد می‌نمودند.

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۳۲.

۱. ابو حاضر اعرابی

به گفته برخی (ابن قتیبه در المعارف و مقریزی به نقل از ابن قتیبه) وی یکی از اصحاب عقبه بود که قصد ترور پیامبر ﷺ را داشتند.^۱

۲. ابو حبیب بن ازعر

وی از بنی ضبیعه و از تیره اوس جزء بانیان مسجد ضرار، و یکی از پنج نفری است که برای اجازه ساخت مسجد نزد پیامبر ﷺ آمد.^۲

۳. ابو عامر راهب

وی از قبیله اوس، پدر حنظله غسیل الملائکه (از شهدای احد) - از شاعران پیش از ظهور اسلام و از سرایندگان مُعلقات سبع - می‌باشد. در جاهلیت ابو عامر راهب لقب داشت و در اسلام ابو عامر فاسق لقب گرفت. وی آغازگر جنگ احد و یکی از اصحاب عقبه بود که قصد ترور پیامبر ﷺ را داشتند. با گرایش به نصرانیت به سِلک راهبان درآمد. پس از گسترش اسلام، از مدینه به مکه و از آنجا به طائف و شام رفت و با منافقان مدینه ارتباط برقرار کرد.

روز اُحُد همراه پنجاه جوان از قبیله اوس به پیش تاخت و گفت: ای گروه، منم ابو عامر. گفتند: ای فاسق، خدا چشمت را روشن نکند. ابو عامر با شنیدن این سخن که برخلاف انتظار او بود و او را نزد مکیان بی‌آبرو ساخت، گفت: پس از من، قبیله‌ام را فتنه‌ای رسیده است. سپس با آنان جنگ سختی کرد و دو طرف یکدیگر را سنگ‌باران کردند، و ابو عامر و یارانش عقب نشستند.^۳

۴. اوس بن قیظی

وی از بانیان مسجد ضرار بود که در جریان پیمان شکنی بنی قریظه نفاق خود را آشکار کرد.^۴

۵. بحزج بن حنش بن عوف بن عمرو بن عوف

وی از بنی ضبیعه، و یکی از بانیان مسجد ضرار می‌باشد.^۵

۱. ابی محمد ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۴۳.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۶۵.

۳. ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۴۳.

۴. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۶۹.

۵. همان، ج ۴، ص ۱۷۴.





۶. بجاد بن عثمان بن عامر

بجاد نیز از قبیله بنی ضبیعه و یکی از بانیان مسجد ضرار می‌باشد. رسول خدا ﷺ در جنگ حنین فرمود: اگر بجاد را دیدید از دست شما در نرود! مسلمانان بر وی ظفر یافتند و او را با خانواده‌اش اسیر کردند.^۱

۷. ثعلبة بن حاطب (خاطب)

وی از بنی امیه بن زید بن مالک می‌باشد، در ابتدا از کسانی بود که به مدینه هجرت کرد و پیامبر ﷺ بین او و معتب بن حمراء پیمان برادری بست. او از منافقان همراه پیامبر ﷺ در جنگ تبوک، یکی از شرکت کنندگان در انجمن نفاق، از بانیان مسجد ضرار و جزء پنج نفری است که ابتدا نزد پیامبر ﷺ رفت و از آنان درخواست بنای مسجد ضرار را نمود.^۲

۸. حارث بن سوید بن صامت

از قبیله بنی حبیب بن عمرو بن عوف و جزء بانیان مسجد ضرار می‌باشد. وی که از منافقان مدینه به‌شمار می‌رفت در روز احد ناگهان بر مجذربن زیاد حمله برد و او را به انتقام خون پدرش - که در جاهلیت در یکی از جنگ‌های اوس و خزرج (سوید بن صامت) را کشته بود - به قتل رساند و به مکه گریخت، اما بعدها به دستور حضرت کشته شد.^۳

۹. حاطب بن أمیه بن رافع

او از منافقان بنی ظفر بود، ابن اسحاق می‌گوید: وقتی که فرزندش یزید بن حاطب - که از مسمانان شایسته به‌شمار می‌رفت - در روز احد زخم‌هایی برداشت که به شهادت وی انجامید، مسلمانان می‌گفتند: خوشا به حالت که به بهشت می‌روی! اما پدرش - حاطب بن امیه - نتوانست نفاق خود را نهفته دارد و گفت: پسر را به چه چیزی بشارت می‌دهید، به بهشتی که هنوز نیامده؟ به خدا قسم این پسر را فریب دادید، تا جان خود را بر سر این کار گذاشت.^۴

۱. همان، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۶۹.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۶۷.

۴. عمر بن محمد واقدی، مغازی، ص ۲۶۷.

۱۰. حُصَيْن بن نمير

يکي از اصحاب عقبه، و کسی که در ترور نافر جام پیامبر ﷺ دست داشت. وی همان کسی است که خرماهای زکات را به غارت برد.^۱

۱۱. خدام بن خالد

از بنی عبید بن زید و کسی که محل مسجد ضرار، از ملک او بود.^۲

۱۲. جاریة بن عامر

از بانیان مسجد ضرار.^۳

۱۳. جدُّ بن قیس

وی از قبیله بنی سلمه، یکی از عوامل مؤثر شکل‌گیری جریان نفاق در مدینه و یکی از مخالفان «بیعت رضوان» بود که جابر درباره او می‌گوید: به خدا قسم به یاد دارم که جد بن قیس زیر شکم خود خزیده بود و خود را بدین وسیله از مردم پنهان می‌داشت، او یکی از توانگرانی بود که در غزوة تبوک نزد پیامبر ﷺ آمد و اجازه مرخصی طلبید.

۱۴. جُلاس بن سُويد بن صامت

جُلاس از قبیله بنی حبيب بن عمرو بن عوف، و یکی از اصحاب عقبه بود که در ترور نافر جام پیامبر ﷺ دست داشت. یکی از منافقان همراه پیامبر ﷺ در غزوة تبوک، از شرکت کنندگان انجمن نفاق و از بانیان مسجد ضرار و یکی از کسانی که بعدها توبه کرد و حضرت ﷺ نیز توبه او را پذیرفت.^۴

۱۵. رفاعة بن زیدین تابوت

وی جزء منافقان یهودی مدینه و از بزرگان یهود بود، و پناهی برای منافقان نیز به شمار می‌رفت. او گوینده واژه تمسخر آمیز «راعنا» در برخورد با پیامبر ﷺ بود. وقتی که او در جستجوی شبانی که تأخیر کرده تنها بیرون رفته بود، بر وی تاختند و او



۱. همان، ص ۵۲۴.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳. همان.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۶۴.

را کشتند و سرش را از بدنش جدا کردند و شتران و گوسفندان وی را به غنیمت گرفتند.^۱

۱۶. زید بن جاریه

از بانیان مسجد ضرار می‌باشد، در صحابه بودن وی اختلاف است. ابن‌سعد و دیگران وی را از صحابه شمرده‌اند. او از جمله راویان خطبهٔ پیامبر ﷺ در حجة‌الوداع است.^۲

۱۷. زید بن لصیت (صلیت)

وی یکی از منافقان و بزرگان یهودی می‌باشد که از منافقان همراه پیامبر ﷺ در غزوة تبوک به شمار می‌رود. او وقتی که شتر رسول الله ﷺ در بین راه گم شد و اصحاب در جست‌جوی او بیرون شدند، سخنانی گفت که باعث رنجش خاطر آن حضرت ﷺ شد.^۳

۱۸. داعس

یکی از بزرگان منافق یهودی و از عوامل تحریک کننده در عدم خروج بنی نضیر، در قتل نافر جام پیامبر ﷺ.^۴

۱۹. سعد بن ابی سرح

یکی از اصحاب عقبه که در ترور نافر جام پیامبر ﷺ دست داشت. وی پدر همان کسی است که برای رسول خدا ﷺ کتابت می‌کرد و به جای «غفور رحیم»، «عزیز حکیم» می‌نوشت.^۵

۲۰. سعد بن حنیف

یکی از منافقان و از بزرگان یهود.^۶

۱. همان، ج ۲ ص ۱۷۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۷۳؛ واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۴۲۴.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۱۷؛ واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۴۱۶.

۵. ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۴۳.

۶. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۷۴.



۲۱. سوید بن حارث

یکی از تحریک کنندگان پیمان شکن بنی نضیر در عدم خروج از شهر پیامبر ﷺ و یکی از تمسخرکنندگان حضرت - که آیه ۵۷ سوره مائده درباره آن دو نازل گردید - وی در بازگشت از یثرب، به صورت مبلغ بعثت عمل می کرد که به دست شماری از خزرجیان کشته شد.^۱

۲۲. سویلم

یکی از منافقان و جزء بزرگان یهود، همان کسی که منزلش به محلی برای اجتماع منافقان تبدیل شده بود.^۲

۲۳. طعیمه بن ابیرق

وی یکی از منافقانی است که در طرح ترور نافرجام رسول خدا ﷺ شرکت داشت. او سارق کالاهای همسایه اش - قتاده بن نعمان - می باشد. آورده اند که وقتی سرقت ثابت شد، سارق به مکه گریخت و مرتد شد.^۳

۲۴. عباد بن حنیف بن واهب بن عکیم

عباد از قبیله بنی عمرو بن عوف و یکی از بانیان مسجد ضرار می باشد.^۴

۲۵. عبدالله بن ابی بن سلول

عبدالله بن ابی بن مالک خزرجی، بدین جهت به عبدالله بن ابی بن سلول مشهور شد که مادرش «سلول» زنی از خزاعه بود. تاریخ از عبدالله بن ابی به عنوان سلسله جنبان و پایه گذار نفاق در تاریخ اسلام یاد می کند. او پیش از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، در چنان جایگاهی بود که با رؤیای شیرین حکومت یثرب می زیست. با تحول ژرفی که در آن شهر - با گرایش به اسلام - پیش آمد، رؤیای او تبدیل به خوابی آشفته شد. پس از هجرت و مرکزیتی که مدینه - در جریان بعثت - پیدا کرد او به کلی ناامید شد و در پذیرش اسلام ناگزیر.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۷۳؛ واقدی، مغازی، ص ۴۱۶.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۶۰.

۳. ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۴۳.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۶.





با این همه عبدالله هرگز نتوانست به اسلام دل بسپارد و خود را در جریان بالندهٔ بعثت ذوب نماید. چنین بود که پیرامون او هستهٔ نفاق در مدینه شکل گرفت. در تاریخ اسلام، عبدالله به صورت محوری برای منافقان مدینه در آمد که بخش اعظم آن یهودیان بودند. از جمله نقش‌آفرینی‌های وی می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- وی به همراه پیروان خود از کسانی بودند که با شماری از خبرهای یهود و چهره‌های برجستهٔ یهودیان؛ چون حیی بن اخطب، یاسر بن اخطب و ... هم جبهه بوده‌اند.

- بعد از پایان جنگ بنی قینقاع و اسارت تعدادی از آنان، او نزد پیامبر ﷺ آمده، درخواست آزادی اسیران یهودی این جنگ را کرد.

- در جریان جنگ احد با این بهانه که پیامبر ﷺ پیشنهادش را نادیده گرفته و به دیگران گوش سپرده است، شماری از سپاه اسلام را با وسوسه و منفی‌بافی از آن حضرت جدا ساخت و به مدینه بازگرداند.

- بعد از شکست در جنگ احد، در مدینه فرصت یافت تا چندی به جو سازی پردازد و شکست سپاه اسلام را نتیجهٔ بی‌اعتنایی رسول خدا ﷺ به رأی خود قلمداد کند.

- وی در دیدار با پسرش عبدالله - که از زخمی‌های جنگ بود - رسول خدا ﷺ را به دلیل بی‌توجهی به رأی او و پیروی از احساسات جوانان، مورد انتقاد قرار داد.

- او در حالی که در جمع منافقان بعثت از سیرهٔ پیامبر ﷺ انتقاد می‌کرد، در نخستین نماز جمعهٔ پس از پیکار اُحد در جمع نمازگزاران با تعبیراتی تملُّق‌آمیز لب به سخن گشود و مردم را به فرمانبری پیامبر ﷺ تشویق کرد. چنین بود که شماری از یاران رسول خدا ﷺ تاب نیاوردند و او را با رسوایی از جایگاه ویژه‌اش بیرون راندند. او فرصتی داشت که از راه و رسم نفاق بازگردد و چون متخلفان تبوک از استغفار پیامبر ﷺ بهره‌مند شود - این در حالی بود که شماری به رسم خیراندیشی از او خواستند که چنین کند - اما او به راهی دیگر رفت.

- در جریان پیمان‌شکنی بنی نضیر و فرمان پیامبر ﷺ مبنی بر بیرون رفتن آنان از آن سرزمین و تعیین ضرب‌الاجل برای آنها، عبدالله پیامی را برای آنان - یهودیان پیمان‌شکن - ارسال می‌کند که: مبادا از سرزمین و خانه‌هایتان بیرون شوید، در

دژهای خود بمانید؛ با من دو هزار نیرو است - چه از قبیله خودم و چه دیگرانی از عرب - همه با شما به دژهایتان می آیند. سپاه اسلام برای دست یافتن به شما باید از روی نعل آخرین نفر از آنان بگذرد. بگذریم که بنی قریظه و هم پیمانان شما در غطفان، شما را تنها نخواهند گذاشت.

- از دیگر اقدامات او عدم پرداخت وام خود به ابو شحم بود، که طفره می رفت و آن را نمی پرداخت. وی سخن طلبکار خود را - که از فزونی سپاه خیبر چیزی به زبان آورده بود - بهانه تهدید قرار داد و بر آن شد که از آن یهودی نزد پیامبر ﷺ سعایت نماید. غافل از اینکه حضرت هرگز اجازه نمی دهد به هر بهانه ای حق شهروندی پایمال شود.

- مُحَرِّک انصار بر ضد مهاجران در جنگ بنی المصطلق.

- او جزء متخلفان از جنگ تبوک بود و از جنگ امتناع ورزید. آخرین ضربه ای که به سپاه اسلام وارد کرد، در بازگشت از «ثنية الوداع» - همزمان با حرکت سپاه اسلام به سوی تبوک - بود. او با جمعی از منافقان اهل شک و تردید و هم پیمانان خود از یهود، پایین تر از رسول خدا ﷺ - که در ثنية الوداع - اردو زده بودند در ناحیه «ذباب» جداگانه اردو زد، و از همان جا به مدینه بازگشت و با رسول خدا ﷺ همراه نشد و گفت: محمد با این سختی و گرمی و دوری راه به جنگ رومیان می رود، و گمان می کند که جنگ با رومیان بازیچه است. به خدا سوگند می بینم که فردا یارانش اسیر و دستگیر شوند.^۱

۲۶. عبدالله بن نبتل

وی از قبیله بنی ضبیعه می باشد. به نقل از «امتاع الاسماع» او یکی از بانیان مسجد ضرار است. وقتی که در جریان جنگ تبوک برای تأمین هزینه سی هزار سپاهی، توانگران کمک مالی می کردند، مسلمانی که از ثروتمندان و توانگران بود، همیان پول نقره ای آورد، - عبدالله بن نبتل - و همراهش - مُعْتَب بن قُشَیر - گفتند: این توانگر از روی ریا و خودنمایی این پولها را آورده و خدا به این صاع خرما هم

^۱. واقدی، مغازی، ص ۶۳۵؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۶۲.



احتیاجی نداشت، و درباره این منافقان بود که آیات ۷۹ و ۸۰ سوره توبه نازل گردید.^۱

۲۷. عثمان بن ابی اوفی

از منافقان و بزرگان یهود.^۲

۲۸. قزمان

وی از بنی ظفر و قاتل قاسط بن شریح بن هاشم عبدری - یکی از پرچمداران قریش در احد - بود. برحسب روایت ابن اسحاق هرگاه نام وی برده می شد، رسول خدا ﷺ می فرمود: او از مردان دوزخی است. نخستین کسی بود که تیراندازی را در سپاه اسلام به سوی دشمن آغاز کرد. او به دلیل نفاقی که داشت نخست از جهاد تخلف نمود، مردم وی را سرزنش کردند، چنان که در واکنشی به جبهه آمد و تا مرز مرگ جنگید.^۳

۲۹. مالک بن ابی قوئل

وی یکی از بزرگان یهودی منافق بود که به اسلام پناه آورد، ولی اخبار رسول خدا ﷺ را به یهودیان می داد. او یکی از تحریک کنندگان بنی نضیر برای خارج نشدن از شهر و حمله به سپاه آن حضرت بود.^۴

۳۰. مُجَمِّع بن جاریة بن عامر

وی یکی از بانیان مسجد ضرار بود. کسی که - در عین توانگری - نزد پیامبر ﷺ آمد و برای شرکت نکردن در غزوه تبوک اجازه خواست. وی یکی از اصحاب عقبه است که در ترور نافرجام پیامبر ﷺ دست داشت. همان که تمام قرآن را - جز یک یا دو سوره آن - در زمان پیامبر ﷺ جمع کرد. مُجَمِّع امام جماعت مسجد بنی عمرو بن عوف را برعهده داشت و در زمان خلافت معاویه از دنیا رفت.^۵

۱. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۷۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۷۳.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۸.



۳۱. مخشی بن حمیرا شجعی

یکی از منافقان همراه پیامبر ﷺ در غزوه تبوک، و یکی از شرکت کنندگان انجمن نفاق، که در آن مجلس گفته بود: «به خدا قسم راضی‌ام قرار بر آن شود که هر کدام ما را صد تازیانه بزنند، اما در اثر این گفته‌های شما چیزی از قرآن درباره ما نازل نگردد»^۱.

۳۲. مربع بن قیظی

از بنی حارث و یکی از بانیان مسجد ضرار.^۲

۳۳. مرة بن ربیع

یکی از دست اندرکاران جریان عقبه در ترور نافرجام پیامبر ﷺ و از جمله کسانی که از رفتن به جنگ تبوک طفره رفت و شرکت نکرد.^۳

۳۴. مُعْتَبَ بن قُشَیر

وی از طایفه بنی عمرو بن عوف و یکی از بانیان مسجد ضرار و جزء پنج نفری بود که برای افتتاح آن نزد حضرت ﷺ آمده بودند. او یکی از عوامل مؤثر شکل‌گیری نفاق در مدینه نیز بود. مُعْتَبَ در جریان عهدشکنی بنی قُرَیظَه و در حالی که مسلمانان به گرفتاری دچار شده بودند نفاق خود را آشکار کرد.^۴

۳۵. ملیح تیمی

وی یکی از اصحاب عقبه و همان فردی بود که عطریات کعبه را دزدید و از اسلام برگشت و ناپدید شد.^۵

۳۶. نبتیل (نبتل) بن حارث

وی از بنی لوزان و یکی از بانیان مسجد ضرار و جزء پنج نفری بود که به حضور پیامبر ﷺ رسیده، و از آن حضرت افتتاح مسجد را درخواست نمود. نبتل یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری جریان نفاق در مدینه بود. مفسران نقل می‌کنند: او دارای صورتی بسیار سیاه و دو چشمی سرخ‌رنگ، گونه‌های گندم‌گون و چهره‌ای

۱. همان، ج ۴، ص ۱۶۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۶۹.

۳. واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۹۹۸.

۴. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۶۹.

۵. ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۴۳.





بسیار زشت بود. وی اخبار و حدیث پیامبر ﷺ را به صورت نامی به منافقان انتقال می داد. وقتی به او گفته می شد: چنین نکن! این اذیت و آزار به رسول خدا ﷺ است! در پاسخ می گفت: محمد ﷺ گوش است، هر کس او را خبری دهد، خبر او را تصدیق می کند. او کسی بود که رسول خدا ﷺ درباره او فرمود:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الشَّيْطَانِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى نَبْتِ بَنِ حَرِثٍ»؛ کسی که بخواهد به شیطان نگاه کند، باید به چهره نبت بن حرث بنگرد.^۱

۳۷. نعمان بن ابی اوفی

یکی از بزرگان یهودی منافق.^۲

۳۸. ودیعه بن ثابت

او از بنی عمرو بن عوف و یکی از بانیان مسجد ضرار و از منافقان همراه پیامبر ﷺ در جنگ تبوک می باشد. ودیعه، یکی از اعضای انجمن نفاق در مدینه بود- که آیه ۶۴ و ۶۶ سوره توبه در شأن این جمع نازل گردید- ناگفته نماند که نام وی ودیعه بن ثابت از بنی امیه بن زید نیز ذکر شده است.^۳

۳۹. زید بن جاریه بن عامر

در صحابی بودن وی اختلاف است. ابن سعد و دیگران وی را از صحابه شمرده اند. او از جمله راویان خطبه پیامبر ﷺ در حجة الوداع است^۴

فصل سوم

پیامبر ﷺ و منافقان

با توجه به تنوع عملکرد منافقان در هر عرصه و برهه، نوع عکس العمل نیز متفاوت است. لذا گام نخست در برخورد با هر نوع حمله و توطئه ای از سوی هر گروه و فردی (به ویژه در برابر نفاق و منافق) شناخت ابزار و اهداف فعالیت های تخریبی آنان، و گام بعدی اتخاذ موضعی خاص در مقابل خیزش صورت گرفته و یا نقشه

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۶۹.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۷۴.

توطئه در حال انجام می‌باشد. این امر، با اطلاع‌رسانی صحیح، افزایش بصیرت دینی و سیاسی و حفظ وحدت میسر می‌باشد.

هر فردی که با عینک انصاف به اسلام بنگرد به روشنی در می‌یابد که تعالیم و قوانین اسلامی به آسان‌گیری در امور برای مردم و تسهیل وظایف آنها، گرایشی عظیم دارد و تنها در مواضعی به سخت‌گیری نزدیک می‌شود که اصول و مبانی دین در معرض خطر افتد، و گرنه روح غالب در آموزه‌ها و دستورات اسلامی به تساهل و تخفیف و جلب قلوب معطوف است. علاوه بر آیات قرآنی، بیانات و سفارش‌های و رفتارهای مؤکد پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ بر ملامت و سهولت شرایع اسلامی دلالتی روشن دارد. در گزارشی که ابن سعد از عایشه آورده، بر روحیه آن حضرت ﷺ نسبت به تسامح و شدت عمل اشاره‌ای کلی می‌نماید:

«ما أخیر رسول الله ﷺ فی أمرین إلا أخذ أیسرهما... لنفسه إلا أن تنتهک حرمة الله فیتنقم الله»؛^۱ هیچ‌گاه پیامبر ﷺ میان دو کار اختیار نمی‌کرد مگر آنکه آسان‌ترینش را برمی‌گزید تا جایی که گناهی در میان نبود، و اگر گناهی به میان می‌آمد، از همه مردم نسبت بدان گناه دورتر بود. و هرگز پیامبر ﷺ برای ظلمی که به خودش رفته بود از کسی انتقام نگرفت مگر زمانی که احترام نواهی خداوند از میان می‌رفت، در آن صورت برای خدا انتقام می‌گرفت..

پیامبر ﷺ در ابتدای هجرت، مأمور به رفق و مدارا و اِغماض سخنان و رفتار منافقان بود. آن حضرت به قدری بر انجام این دستور اهتمام داشت که منافقان بر این مطلب اذعان کرده، می‌گفتند: پیامبر ﷺ گوش است و هر چه درباره ما به او گفته شود، وقتی ما برویم و سوگند یاد کنیم که نگفته‌ایم، ما را تصدیق می‌کند:

«و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله... إن کانوا مؤمنین»؛^۲ و از آنها کسانی هستند که پیامبر ﷺ را آزار می‌دهند و می‌گویند او زود باور است. بگو: او گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است. و کسانی که پیامبر خدا ﷺ را آزار می‌رسانند، عذابی پردرد [در پیش] خواهند داشت. برای

۱. بخاری، الصحيح، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲. توبه / ۶۱ و ۶۲.





[اغفال] شما به خداوند سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند، در صورتی که اگر مؤمن باشند [بدانند] سزاوارتر است که خداوند و فرستاده‌اش را خشنود سازند. قبل از ورود به مقوله برخورد رسول خدا ﷺ لازم است انواع تحرکات منافقان را بر شماریم و سپس به استراتژی آن حضرت در مقابل آن تحرکات بپردازیم. از آنجا که منافقان یارای مخالفت علنی در مقابل قدرت حاکم را نداشتند، به ابزارهایی غیر محسوس و غیر علنی متوسل می‌شدند که عبارت‌اند از:

الف- روش فرهنگی و روانی

ادعای ایمان

نخستین گامی که منافق برای رسیدن به اهدافش بر می‌دارد ادعای ایمان و هم صدا شدن با دیگران است:

«و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين»^۱ پاره‌ای از مردم می‌گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم؛ حال آنکه ایمان نیاورده‌اند.. خداوند متعال با نزول آیه یاد شده ایمان عبدالله بن ابی (رئیس منافقان مدینه) و برخی دیگر از منافقان را افشا می‌فرماید. این در حالی است که تا پیش از نزول این آیات، مسلمانان او را- عبدالله بن ابی- جزء مؤمنان می‌شمردند.

خدعه و نیرنگ

گام بعدی منافقان نیرنگ و حيله‌گری است. آنها بر این باورند که می‌شود خدا و مؤمنان را فریب داد و حال آنکه خودشان را فریب داده‌اند:

«يخادعون الله و الذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون»^۲؛ با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند، ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند.

ادعای اصلاح طلبی

منافقان با ظاهر اصلاح طلب و خیرخواه به جنگ مؤمنان می‌روند. جریان حضور و انصراف عبدالله بن ابی را می‌توان به عنوان شاهدهی بر مدعای خود دانست. وی در جریان جنگ احد خود را خیرخواه مسلمانان قلمداد کرد، و با این رفتار، خود را از درگیری با مؤمنان و کافران در امان نگه داشت:

۱. بقره / ۸.

۲. بقره / ۹.

﴿وإذا قيل لهم لا تفسدوا في الأرض قالوا إنما نحن مصلحون﴾؛ چون به آنان گفته شود که در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما مصلحانیم.^۱

عبدالله بن اُبی و منافقان مدینه با ظاهری خیرخواه میان مهاجر و انصار و اوس و خزرج اختلاف ایجاد کردند، تا سیاست‌های اصلی و شوم خود را - که تضعیف اسلام بود - عملی سازند.

تمسخر و جاسوسی

منافقان به مانند کفار، مؤمنان را افرادی سفیه و نادان می‌پندارند، و خود را از همه مؤمنان بالاتر می‌دانند:

﴿وإذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن ما آمن السفهاء إلا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون﴾؛ چون به آنان گفته شود که شما نیز همانند دیگر مردمان ایمان آورید، گویند: آیا ما نیز همانند بی‌خردان ایمان آوریم؟ آگاه باشید که آنان خود بی‌خردند و نمی‌دانند.^۲

منافقان وقتی دیدند که اسلام دست آنان را از آمال و شهرت و ریاست و هیبت خیالی کوتاه کرد و از طرفی به خاطر ترس، یارای رویارویی با مسلمانان را نیز ندارند، اسرار مسلمانان را برای کفار فاش می‌کردند؛ و چون با مؤمنان روبه‌رو می‌شدند با سوگند خود را مؤمن می‌نمایاندند و با این عمل خود، مسلمانان را استهزا و مسخره می‌کردند.

﴿وإذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و إذا خلوا الى شياطينهم قالوا ائنا معكم انما نحن مستهزون. الله يستهزي بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون﴾؛ و چون به مؤمنان می‌رسند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم و چون با شیاطین خود خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ما استهزائشان می‌کنیم. خداست که آنها را استهزا می‌کند و او می‌گذارد تا همچنان در طغيان خویش سرگردان بمانند.^۳

بی‌گمان استهزاء کار افراد بی‌خرد است و انسان خردمند در برخورد با دشمن، می‌کوشد تا او را با استدلال و پند و اندرز به سوی حقیقت سوق دهد، چنان‌که

۱. ابوعلی الطبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۱.





سیره پیامبر ﷺ و مؤمنان صدر اسلام نیز این گونه بود. با این حال، یکی از نقاط اشتراک منافقان و کفار در مبارزه علیه اسلام همین شیوه تمسخر بود. کفار، آشکارا به این عمل دست می‌یازیدند، اما دو رویان به طور غیرمستقیم و پنهانی این عمل زشت را انجام می‌دادند.

ب- روش سیاسی

منافقان برای مبارزه با دین اسلام، با کفار و مشرکان هم پیمان می‌شدند و آنها را سرپرست خود می‌دانستند و می‌پنداشتند که بدین وسیله، به عزت و حکومت نائل خواهند آمد.

پیامبر ﷺ مأمور به آزار نبود و باید صبر و مدارا پیشه می‌ساخت؛ چنان که خداوند متعال در سوره احزاب به این مطلب صحنه می‌گذارد و می‌فرماید:

﴿و لا تطع الكافرين و المنافقين و دع اذاهم و توكل على الله و كفى بالله وكيلاً﴾^۱ و کافران و منافقان را فرمان مبر و از آزارشان بگذر و بر خدا اعتماد کن، و کارسازی [چون] خدا کفایت می‌کند.

ناگفته نماند روند مدارا به اقتضای زمان و عملکرد منافقان، به تدریج جای خود را به سخت‌گیری و افشاگری و... داد:

﴿يا ايها النبي جاهد الكفار و المنافقين و اغلظ عليهم و مأواهم جهنم و بسئس المصير﴾^۲

ای پیامبر ﷺ با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت‌گیر که جای آنها در جهنم خواهد بود و چه بد سرانجامی است.

درباره شأن نزول دو آیه اخیر چنین آمده که آیه اول (سوره احزاب) هفتادمین سوره از نظر شأن نزول، و آیه دوم (سوره تحریم) یکصد و هفتمین سوره می‌باشد. با ذکر این مطلب، می‌توان به صحت مطلب مذکور پی برد. با دقت در سیره حضرت مواردی مشاهده می‌شود که به نظر می‌آید جزء اصول برخورد های اسلامی دینی به شمار می‌روند که برخی از آنها عبارت‌اند از: اصل رفق و مدارا، اصل عدم مداهنه (سازش کار بودن)، اصل عدم انظلام، اصل رحمت و محبت، اصل پایبندی به عهد و پیمان

۱. احزاب / ۴۸.

۲. تحریم / ۹.

و... و بر این اساس رفتارهای رسول خدا ﷺ در مقابل مخالفان و منافقان و نیز استراتژی آن حضرت در قبال آنان، از همین اصول سرچشمه می‌گیرد که به سه موضوع کلی می‌توان آنها را تقسیم نمود: استراتژی اغماض، دفع توطئه، و برخورد قاطعانه و علنی.

الف. استراتژی اغماض و مدارا

از جمله مواردی که پیامبر اسلام ﷺ از این استراتژی استفاده نموده‌اند در آغاز حرکت پیامبر ﷺ با اصحاب به طرف احد بود. وقتی که رسول خدا ﷺ فرمودند: کیست که ما را از راه نزدیک‌تری به احد برساند که با قریش روبه‌رو نشویم، ابوخیثمه گفت: من به چنین راهی آشنایم، سپس جلو آمد و آن حضرت ﷺ را از طرف مزارع بنی حارثه به سوی احد راهنمایی کرد. در این میان از زمینی گذشتند که متعلق به مردی به نام «مربع بن قیظی» بود که از دو چشم نابینا شده بود. او همین که دانست رسول خدا ﷺ با سپاه مسلمانان از وسط زمین‌های او می‌گذرند، پیش آمد و مشتی خاک برداشت و به روی آنها پاشید و گفت: اگر تو پیامبر خدا هستی من اجازه نمی‌دهم از وسط زمین من بگذری! سپس مشتی دیگر خاک برداشت و گفت: ای محمد ﷺ به خدا اگر می‌دانستم این خاک‌ها به صورت شخصی غیر از تو نمی‌ریزد آن را به صورتت می‌زدم! اصحاب جلو رفتند تا او را به خاطر این جسارت بکشند، ولی رسول خدا ﷺ مانع شده فرمود: این مرد چنان که از دیدگان کور است دلش نیز کور است.^۱

* از دیگر موارد اغماض و مدارا در سال نهم هجری و زمانی بود که جمعی از منافقان و مردم دیگری که سفر به تبوک - برای جنگ - برای آنها مشکل بود از رفتن با رسول خدا ﷺ امتناع ورزیدند که از جمله آنها مردی به نام جدُّ بن قیس بود. وی هنگامی که رسول خدا ﷺ پیشنهاد جنگ با رومیان را به او فرمود، در پاسخ آن حضرت ﷺ گفت: ای رسول خدا ﷺ مرا دچار آزمایش مکن؛ زیرا قوم من می‌دانند که کسی زنان را بیش از من دوست ندارد، و ترس آن دارم که چون زنان رومی را



۱. واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۲۱۸؛ بلاذری، الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۸.

بینم نتوانم خودداری کنم و به فتنه دچار شوم. رسول خدا ﷺ که این سخن را شنید از او رو گردانید و اجازه داد در شهر بماند.^۱

* **جهجاة بن مسعود** یکی از مهاجران- که عمر بن خطاب برای نگهداری اسب خود او را اجیر کرده بود- روزی برای آوردن آب به سرچشمه رفت و با یکی از انصار به نام سنان بن ویرجهنی برای برداشتن آب نزاعشان شد، کار به زد و خورد کشید. جهجاة مهاجران را به کمک طلید و سنان از انصار یاری خواست. عبدالله بن اُبی- رئیس منافقان مدینه- خشمناک شده، و در برابر گروهی از انصار- از جمله زید بن ارقم- فریاد زد: آیا اینان را این جرئت است که با ما به منازعه برخیزند؟ آری اینان ما را از خانه و زندگی ...

زید بن ارقم از جا برخاست و نزد پیامبر ﷺ رفت و سخنان او را برای حضرت ﷺ نقل کرد، عمر بن خطاب که در مجلس حاضر بود عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ دستور دهید عباد بن بشر او را به قتل رساند. رسول خدا ﷺ فرمود: ای عمر، آن گاه دیگران خواهند گفت: محمد دست به کشتن یاران و اصحاب خود زده! نه این کار را نخواهیم کرد، ولی اعلان کن که لشکریان حرکت کنند و بدین ترتیب آن حضرت با اغماض از این خطای عبدالله بن اُبی او را بخشیدند.^۲

* هنگامی که رسول خدا ﷺ به سوی تبوک حرکت می کردند در یکی از منازل، شتر آن حضرت ناپدید می شود. اصحاب به دنبال آن شتر به هر طرف رفتند، در میان لشکریان، مرد منافقی به نام زید بن لصیت، در زمره همراهان عماره بن حزم یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ بود. زید که از گم شدن شتر پیامبر ﷺ و جستجوی اصحاب برای یافتن آن مطلع شد، به همراهان خود رو کرده گفت: محمد پندارد که پیامبر است و از آسمان به شما خبر می دهد، ولی اکنون نمی داند شترش کجاست؟

رسول خدا ﷺ در همین موقع- و در حالی که عماره نزد وی بود- فرمود: مردی گفته است: محمد ﷺ به شما می گوید من پیامبرم و به گمان خود از آسمان به شما خبر می دهد، ولی نمی داند شترش کجاست؟ به خدا سوگند من چیزی نمی دانم جز آنچه خدا به من یاد دهد، و هم اکنون او مرا به جای آن شتر راهنمایی کرد. او در

۱. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۵۱۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۶۰؛ واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.



همین وادی، در فلان دره، افسارش به درختی بند آمده، بروید و آن شتر را از همان جا که می‌گویم بیاورید.^۱

* روزی رسول اکرم ﷺ در مسجد مدینه میان اصحاب نشسته بودند، جمعی از بدریون آمدند و بر حاضران سلام نمودند و پاسخ شنیدند، لکن آنها را به نشستن در کنار خود تکلیف نکردند؛ این موضوع بر حضرت ﷺ گران آمد و به بعضی از آنها که در اطرافش نشسته بودند فرمودند: شما برخیزید و به این تازہ وارد آنجا بدهید. اما منافقان فرصت یافته، گفتند: پیامبر ﷺ عده‌ای را به واسطه قرابت و علاقه‌ای که به آنان داشت در کنارش جای داد و عدالت را رعایت نکرد! جمعی از مسلمانان را از جایی که داشتند بلند کرد و دیگران را که مورد محبتش بودند به جای آنها نشاند! در این هنگام امین وحی نازل گردید و آیه‌ای را در رد اعتراض آن منافقان آورد:

﴿يا ايها الذين آمنوا اذا قيل لكم تفسحوا... و الذين اتوا العلم درجات والله بما تعملون خبير﴾؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن‌گاه که به شما بگویند در مجالس به دیگران جای دهید، به آنها جای دهید تا خداوند هم به شما جای وسیع بدهد، و چون گفته شود برخیزید؛ به پا خیزید، خدا مرتبه و مقام مؤمنان واقعی و کسانی را که علم و دانش داده بالا برده است.

ب- استراتژی دفع توطئه

در این بخش، حضرت با اطلاع از توطئه، آن را با حربه‌ای خاص دفع می‌نمودند، البته گاه این حربه‌ها گفتاری و گاه نیز عملی صورت می‌گرفت.

در بازگشت پیامبر ﷺ از تبوک به مدینه، منافقانی که همراه آن حضرت بودند تصمیم گرفتند که در گردنه میان تبوک و مدینه (عقبه هرشی) شبانه رسول خدا را از بالای شتر دراندازند تا در میان دره افتد و بدین ترتیب کشته شود. وقتی حضرت نزدیک گردنه رسیدند خدای متعال ایشان را از تصمیم شوم منافقان آگاه ساخت. حضرت به اصحاب خود فرمودند: تا از وسط دره عبور کنید، و خود از بالای گردنه رهسپار شد و عمار بن یاسر را فرمود: تا مهار شترش را گرفته و بکشد و حذیفه بن یمان را فرمود: تا شترش را از دنبال براند. چون به بالای گردنه رسیدند منافقانی که به

۱. واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۴۲۳.

۲. مجادله/ ۱۱.





منظور عملی ساختن مقصود خود از دنبال وی می‌رفتند، پیشتر آمده می‌خواستند دست به کار شوند، که پیامبر ﷺ به خشم آمده به حذیفه فرمودند تا آنها را دور کند؛ و چون حذیفه بر آنها حمله برد، از ترس آنکه رسوا شوند، با شتاب خود را به میان سپاه انداختند. بامداد فردا اُسَید بن حضیر از پیامبر ﷺ خواست تا در کشتن آنان وی را رخصت دهد، اما آن حضرت ﷺ نپذیرفت و آنان را به حال خود وا گذاشت. پیشتر مورخان این عده را دوازده نفر می‌دانند.^۱

* هنگامی که رسول خدا ﷺ عازم سفر تبوک بود، جمعی از منافقان نزد ایشان آمده گفتند: ای رسول خدا ﷺ ما برای شب‌های سرد و زمستانی و اوقات بارانی و کسانی که مبتلا به دردی هستند و نمی‌توانند به مسجد شما حاضر شوند مسجدی بنا کرده‌ایم، و میل داریم بدان مسجد بیایی و نمازی در آن بخوانی. حضرت فرمود: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان شاء الله از این سفر بازگشتم بدان جا خواهم آمد. هنگامی که رسول خدا ﷺ از تبوک بازگشت و به ذی اوان (که فاصله‌اش با مدینه یک ساعت از روز است) رسید، خبر بنای مسجد مزبور و اجتماع منافقان را در آنجا به ایشان دادند.

۹۹

رسول خدا ﷺ مالک بن دحشم و معن بن عدی یا برادرش عاصم بن عدی را خواست، و به آنها فرمود: به سوی این مسجدی که اهلش ستمکارند بروید و آن را ویران کرده بسوزانید. آن دو به سرعت رفته و همچنان که منافقان در آنجا بودند، آن را آتش زده ویران کردند و منافقان نیز که چنین دیدند از آنجا پراکنده شدند.^۲

بدین سان منافقانی که به سرکردگی ابو عامر به بهانه بیماری و عدم توانایی حضور در مسجد قبا، اقدام به ساختن مسجدی نمودند و با حربۀ مذهب علیه مذهب، قصد ضرر زدن به جامعه نوپای مسلمانان را داشتند، پیامبر ﷺ همچنان که در آیه شریفه آمده، به دلایل زیر آن را به آتش کشیدند:

- «ضاراً»؛ زیان رساندن به مسلمانان.

- «کفراً»؛ تقویت کفر.

- «تفریقاً بین المؤمنین»؛ ایجاد تفرقه میان مؤمنان.

۱. ابن قتیبه، ابی محمد، المعارف، ص ۳۴۳.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۷۳.

- «ارصاداً لمن حارب الله ورسوله من قبل»؛ پایگاهی برای محاربان.^۱
 * به رسول خدا ﷺ اطلاع داده شد که گروهی از منافقان در منزل سویلم یهودی (که در جایی به نام جاسوم قرار داشت) گرد آمده، و نقشه طرح می‌کنند تا بدان وسیله مردم را از آمدن با شما - به تبوک - بازدارند. این خبر که به رسول الله ﷺ رسید طلحة بن عبیدالله را با چند نفر مأمور کرد تا به آنجا رفته خانه مذکور را آتش بزنند. ضحاک بن خلیفه از جمله کسانی بود که در آن اجتماع شرکت کرده بود و چون شعله آتش بلند شد مانند دیگر منافقان از پشت بام فرار کرد و خود را از بالا به زمین انداخت، به طوری که پای او شکست.^۲

* در میان قبایل عرب، سران قبیله بنی عامر به شرارت و سرکشی معروف بودند. سه نفر از سران آنها به نام‌های عامر، آربد و جبار تصمیم گرفتند که در رأس هیأتی از بنی عامر وارد مدینه شده، و در جلسه‌ای که با پیامبر ﷺ به مذاکره می‌پردازند، وی را از طریق حيله به قتل برسانند. نقشه این بود که عامر با پیامبر ﷺ به گفت و گو بپردازد، هنگامی که او با آن حضرت مشغول سخن گفتن است، آربد با شمشیر خود پیامبر ﷺ را از پای در آورد.

افراد دیگر - هیأت نمایندگی - از نقشه این سه نفر اطلاعی نداشتند و همه آنها وفاداری خود را نسبت به اسلام و شخص پیامبر ﷺ ابراز کردند. ولی عامر از هر نوع تظاهر به اسلام در محضر پیامبر ﷺ امتناع ورزید و مرتب به ایشان می‌گفت: من باید با تو در جای خلوتی سخن بگویم. این جمله را می‌گفت و به آربد نگاه می‌کرد. ولی هر چه در چهره او دقت می‌کرد او را ساکت و آرام می‌یافت. پیامبر ﷺ در پاسخ او فرمود: تا اسلام نیاوری چنین مصاحبه‌ای امکان پذیر نیست...^۳

ج: استراتژی برخورد قاطعانه و علنی

در هر نوع برخورد و یا عکس‌العملی، گاه اقتضای امر چنین است که با افراد برخوردی قاطعانه و علنی صورت گیرد تا برای دیگران نیز اتمام حجت شود و آنان

۱. توبه / ۱۰۷.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۶۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۶۸.





نیز فکر انجام اعمالی مشابه آن اعمال به ذهنشان خطور نکند. در این راستا پیامبر ﷺ نیز از این مقوله مستثنا نیست.

* مدت‌ها بود که منافقان هنگام اجتماع مسلمانان در مسجد حاضر شده گفت و گوی آنان را می‌شنیدند و گاهی آنان را مسخره می‌کردند. تا اینکه روزی در مسجد انجمنی تشکیل دادند، حلقه وار دور یکدیگر نشستند و آهسته با همدیگر شروع به صحبت کردند. چشم رسول الله ﷺ که به آنها افتاد و آنها را بدان حال مشاهده نمود، دستور اخراج آنان را از مسجد صادر فرمود.^۱

* هنگام بازگشت حضرت ﷺ از غزوه بنی المصطلق، به دستور وی، سپاهیان برای استراحت در محلی از صحرا توقف کردند. کمی بعد، وقتی سپاهیان به سوی مدینه حرکت کردند، یکی از همسران ایشان ﷺ که برای پیدا کردن گردنبند گمشده خویش، قدری از اردوگاه دور شده بود، از کاروان جا ماند؛ و چون می‌دانست که پیامبر ﷺ به زودی متوجه غیبت او خواهد شد، ترجیح داد تا در همان محل بماند. صفوان که به خاطر استراحت از سپاه عقب مانده بود از راه رسید، و همسر پیامبر ﷺ را بر شتر خویش سوار کرد و به سپاه رساند. با رسیدن سپاهیان به مدینه، تهمت‌های تعدادی از مردان و زنان بیمار دل آغاز شد، و همسر پیامبر ﷺ را در مظان اتهام و تهمت (با صفوان) قرار دادند. بعد از گسترش ماجرای بهتان در مدینه، حضرت ﷺ روزی در مسجد، به مسلمانان خطاب کرد و فرمود:

این جمع منافقان را چه شده است که مرا می‌رنجانند و بر اهل من دروغ می‌بندند و زبان به افک در حق ایشان همی‌گشایند؟ به خدا، که من از اهل خود جز عفت و خیر ندیدم و از این مرد جز نیکی و صلاحیت ندیده‌ام. این چه هرزه‌هایی است که می‌گویید و ما را می‌رنجانید و از خدای تعالی نمی‌ترسید.^۲

سخن پایانی

با توجه به آنچه یاد شد، ویژگی‌های منافقان را به چهار دسته کلی - سیاسی، روانی، فرهنگی و اجتماعی - می‌توان تقسیم نمود که هر یک از آنها، مؤلفه‌هایی را

^۱. همان، ج ۲، ص ۱۷۵.

^۲. همان، ج ۳، ص ۳۰۹؛ واقدی، مغازی، ج ۲، ص ۴۲۶.

دربردارند. به عنوان مثال در ویژگی سیاسی آنان می‌توان به ارتباط منافقان با بیگانگان، ولایت‌ستیزی، فرصت‌طلبی، فتنه‌گری... و ایجاد جنگ روانی - که در راستای سیاست خود اتخاذ نموده‌اند - اشاره نمود. در ویژگی روانی نیز می‌توان به مؤلفه‌ها و صفات آنان از جمله خود بزرگ بینی، ترس، دلهره و اضطراب، لجاجت، سستی در معنویت، هوی‌پرستی و توجیه گناه اشاره کرد. در ویژگی فرهنگی نیز شبهه‌افکنی، تضعیف باورهای دینی و ... قابل تأمل است و سرانجام در ویژگی اجتماعی، امر به منکر و نهی از معروف، بخل، استهزا، عیب‌جویی مؤمنان، شماتت، کینه‌توزی و... دیده می‌شود که تمامی این ویژگی‌ها در قرآن و کلام نبوی و علوی درباره منافقان یاد شده است.

سیره پیامبر ﷺ نیز به عنوان شیوه نامه رفتار ایشان، راهنمای رفتار و کردار ما مسلمانان می‌باشد. آن حضرت به حکم آیه «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»^۱ در تمام عرصه‌های زندگی الگوی نیکویی است که باید به ایشان تأسی نمود؛ چرا که اقتدا به آن بزرگوار اقتدا به تمام خوبی‌ها و نیکی‌هاست.

منابع

۱۰۲

- ۱- ابن اثیر، مجد الدین، النهایة، تحقیق محمود محمد الطناحی، چاپ چهارم اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴.
- ۲- ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبد القادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰.
- ۳- ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله بن مسلم، المعارف، منشورات الشریف رضی، امیر، قم، ۱۴۲۵.
- ۴- ابن هشام، محمد بن اسحاق بن یسار المطلبي، سیرة النبویة، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، ۱۳۸۲، و به شرح الوزير المغربي، تحقیق الدكتور سهیل زکار، دار الفکر، ۱۴۲۰.
- ۵- بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحيح، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱.
- ۶- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمد حمید اله، قاهره، دار المعارف، (بی تا).
- ۷- بند ریگی، محمد، ترجمه المنجد، پیام، ۱۳۷۵.
- ۸- جبران مسعود، الرائد، ترجمه رضا انزابی نژاد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.
- ۹- راغب اصفهانی، حسین، المفردات، تحقیق صفوان عدنان، تهران، الحوراء، ۱۳۷۹.
- ۱۰- صدری افشار، غلام حسین، فرهنگ گزیده فارسی، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۱- صدوق، خصال، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیه.





- ١٢- طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩١.
- ١٣- الطبرسي، ابو علي الفضل بن الحسن، مجمع البيان، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت.
- ١٤- فراهيدي، الخليل بن احمد، كتاب العين، نشر الاسلامي، قم، ١٤١٤.
- ١٥- عميد، حسن، فرهنگ عميد، چاپ دوم: سپهر، تهران، ١٣٦٥.
- ١٦- فلسفي، احمد، فرهنگ زبان فارسي، پیام حق، ١٣٨١.
- ١٧- قرآن كريم.
- ١٨- قرشي، علي اكبر، قاموس قرآن، دارالكتب الاسلاميه، فردوسي، ١٣٥٢.
- ١٩- كليني، ابي جعفر، اصول كافي، تحقيق علي اكبر غفاري، چاپ سوم: دارالكتب الاسلاميه.
- ٢٠- معجم مقاييس، اللغة، ابوالحسين احمد بن فارس، تحقيق و ضبط، عبد السلام محمد هارون، مكتبة الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ق، قم.
- ٢١- معين، محمد، فرهنگ معين، آزاده، ١٣٨٢.
- ٢٢- نوري، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، تحقيق مؤسسة آل بيت لاحياء التراث، ١٤٠٧ق، مهر، قم.
- ٢٣- نهج البلاغه، ترجمه عبد المجيد معاديخواه، مهر، قم، ١٣٧٤.
- ٢٤- واقدی، عمر بن محمد، مغازی، تحقيق دكتور مارسدن جونز، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت.
- ٢٥- خصال شيخ صدوق، ابو محمد جعفر بن محمد، ترجمه: آية الله كمره‌ای، چ ٤، ١٣٦٢ش، ص ٣٢٣.